

MARVEL

34

LGY#760

GRØNBEKK
GEDEON
DÁVILA
PARSONS
WILSON

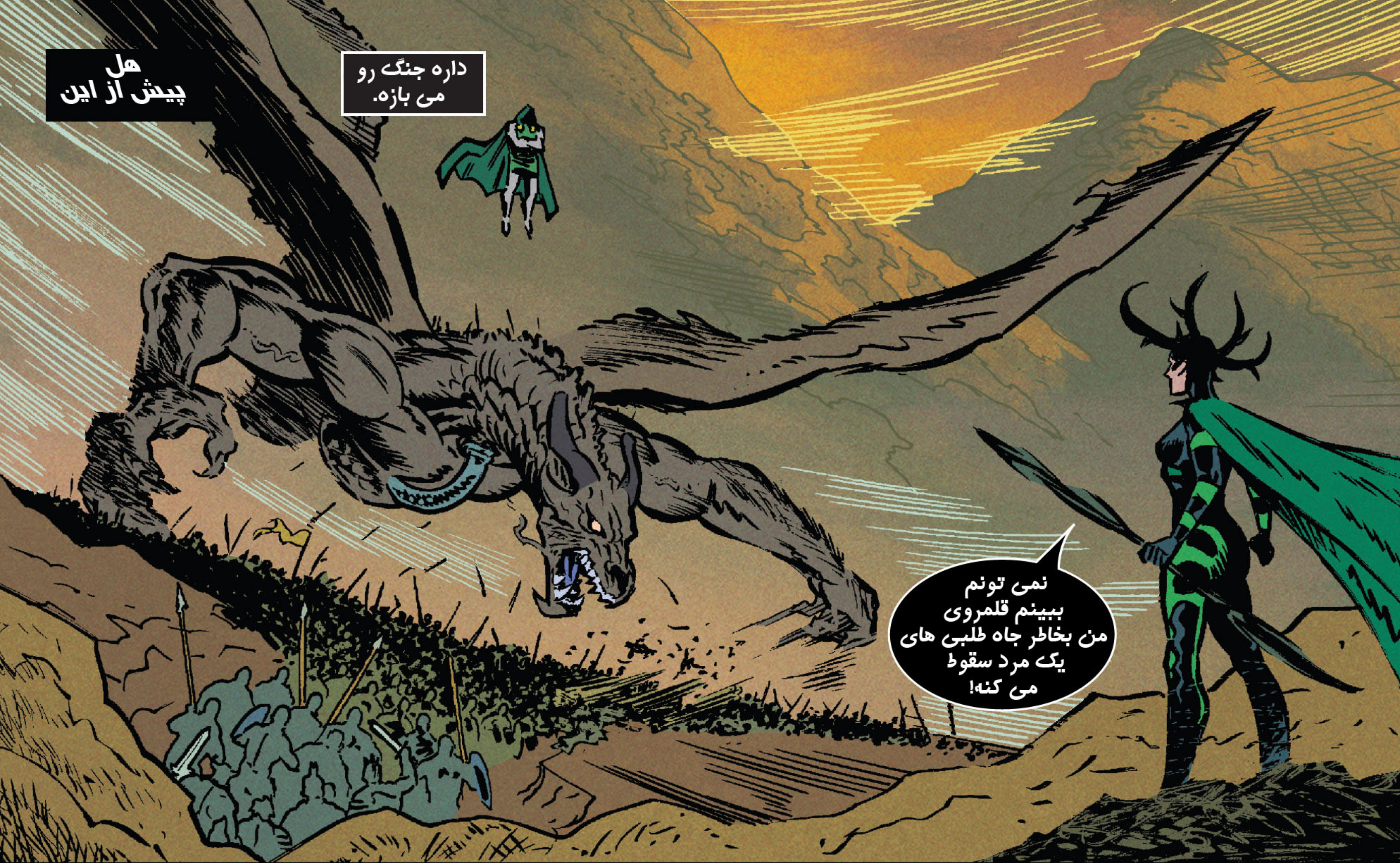
THOR



دورنامه
dorname.ir

هل
پیش از این

داره جنگ رو
می بازه.



نمی تونم
ببینم قلمروی
من بخاطر جاه طلبی های
یک مرد سقوط
می کنه!

یک
مرد نه هلا.
دووم.



پیروزی ویکتور
وان دووم رو
متعجب نمی کنه.

نه...
امکان نداره...



نمی شه
اینطوری تموم شه.



ولی یک لحظه بود.

یک لحظه...
بخاطر آوردن؟

دستت
چطوره ویکتور؟

که پشتبندش
تسلیم باشه.

تسلیم غیرمنتظره
الیه مرگ.



الان در موردش
فکر می کنه...

...وقتی در زمان
پرسه می زنه.

و به این فکر می کنه چه
چیزهایی هست که هلا از
اونجا خبر داره ولی اون نه.



کنید دور
نیفعلایم، زمان
حال

ثور از دیدن
او تعجب
نمی‌کند.



تاراحتته.

سلام!

لاسا.

ولی متعجب
نیست.



تا اینجا دووم
رو تعقیب کردم ولی
گمش کردم.

از داخل این
طوفان زمانی
عبور کرد؟

آره. آیا
من باید جلوشو
می‌گرفتم؟ چیزی به من
نگفتی...

نه. تو باید
خونه باشی کنار ندیمه ات...



برادر... تو
کسی بودی که
گفتی باید اینجا باشم.



فکر کنم
دلیل خودم رو
داشتم.

ولی دووم رو
به من واگذار کن.

باشه. برای
ناوبری طوفان...



خواهر
کوچولو...

...من برای
حرکت در طوفان
نیاز به راهنمایی
ندارم.



نیفلا ایم
زمان گذشته

دوازده سالش بود
که اولین بار به گرگ
رو کشت.

به همین خاطر
لقب وارگ رو
بهش دادند.

هرگز به کسی نگفت
چقدر ترسیده بود.

یا تا چه حد پشیمون
بود.

سالها گذشت تا متوجه
بشه که با گرگ ها وجوه
اشتراک بیشتری داره
تا با جنگوهای اطرافش.

تشخیص یک موضوع سخته
اینکه یک مرد به یک گرگ
تبدیل شد یا زندگی خودش رو
قربانی کرد تا گرگ زنده بمونه.

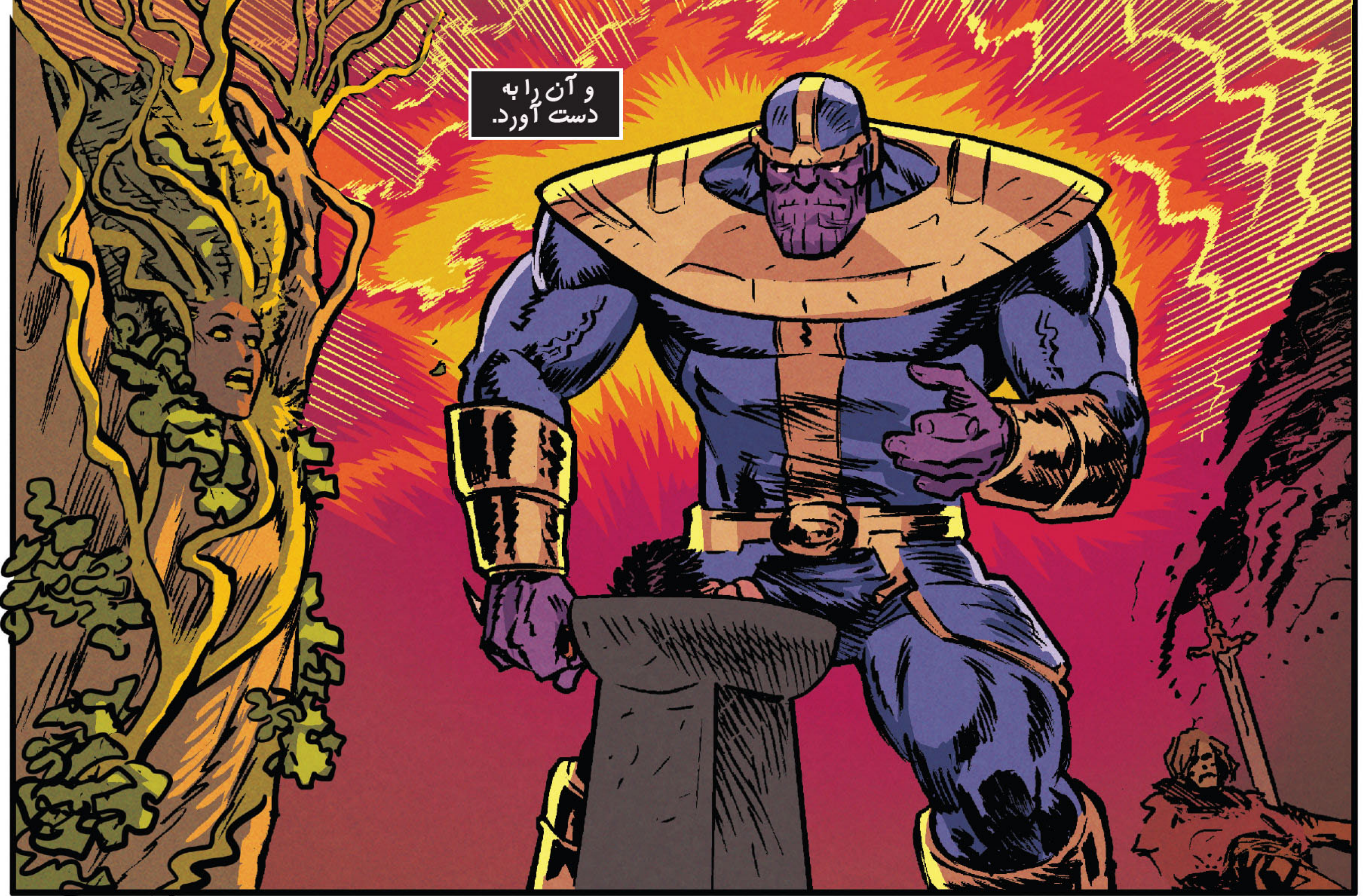
به هر صورت گرگ
تنها چیزی بود که
باقی موند.

این یک جادوی
سیاهه.

یک جادوی
ناپ.

بور خواستار
مرگ شد.

و آن را به دست آورد.



عصر سقوط کرده ها...

...فانیان و ایزدان...

البته...

...در او زنده بود.



یه قربانی. یک مرگ برای سنگ مرگ.



پایان یک زندگی برای حکم راندن به زندگی.

ثانوس.





آن صدا.

ثور را تسخیر کرده.

دووم.
از زمان های خیلی می شناسم.
من تو رو دور.

درسته.



من با تو مشکلی ندارم.

خوش به حالت تایتان.

هه.
دنیال سنگ اومدی؟



نه. استفاده از این قدرت به این شکل برای من کوچکترین کاربرد رو داره.

به هر حال...

...اگه تمام خلقت رو کف دستانت داشته باشی...

...اگه توان تغییر جوهره حیات رو داشته باشی...

... و تنها چیزی که بهش فکر می کنی پایان دادن به اون باشه؟

این مسئله به یه تخیل ناکارآمد دلالت می کنه.



او فکر می کرد بدنیاال دووم آمده.

حیات یک آشوب ارادیه. مخربه و وحشی.

هزاران تمدن و فرهنگ رو دیدم...

... که هیچکدوم آرامش ندیدند. همه اونها به نوعی نابودگر بودند.

ثانوس.

اون... اون بچه رو نمی کشه؟

می کشه.

ولی ثور به این فکر می کنه که سرنوشت اونو برای اون یکی به اینجا کشونده.

من اینها رو سرگرم می کنم. تو بچه رو بردار و مخفی کن. کار دیگه ای نکن. درگیر نشو. فقط پنهان شو. فهمیدی؟

فهمیدم.



چند لحظه ای
وقت لازمه...

...ولی دووم می دونه
این بچه کیه.

انسانیت تو هم فرقی
با اونها نداره.

همدیگه رو تا
جایی از بین
می برند که به اندازه
کافی برایشون بمونه.

نمی دونند "کافی"
چقدره. به همین خاطر
همیشه بیشتر مطالبه
می کنند.
این رفتار
مشخصه اونهاست.

می توئم
تغییرش بدم.
نمی بینی؟



می ترسه.

نه. بذار
با افتخار بمیرند.

نه!



AARRGH!

زخم چاقو عمیقه.

گوشت دووم در زیر این
زره به درد میاد.

این درد برای اون
ناآشناست.



غیر قابل تحمله.

نمی دونه می تونه از
عهده یه ضربه دیگه
بربیاد یا نه.

ولی لزومی
برای این کار
نیست.

قربانی کردن
بچه حد جدیدی از
پستییه. حتی برای تو
ثانوس.



تظاهر کردن
رو تموم کن.

اینکه زندگی
یه نفر ارزشی داشته
باشه، بزرگترین دروغ
عالم خلخته.

واقعاً باورت
می شه؟

... و هنوز
نتونستم حریف تو
باشم پسر اودین.

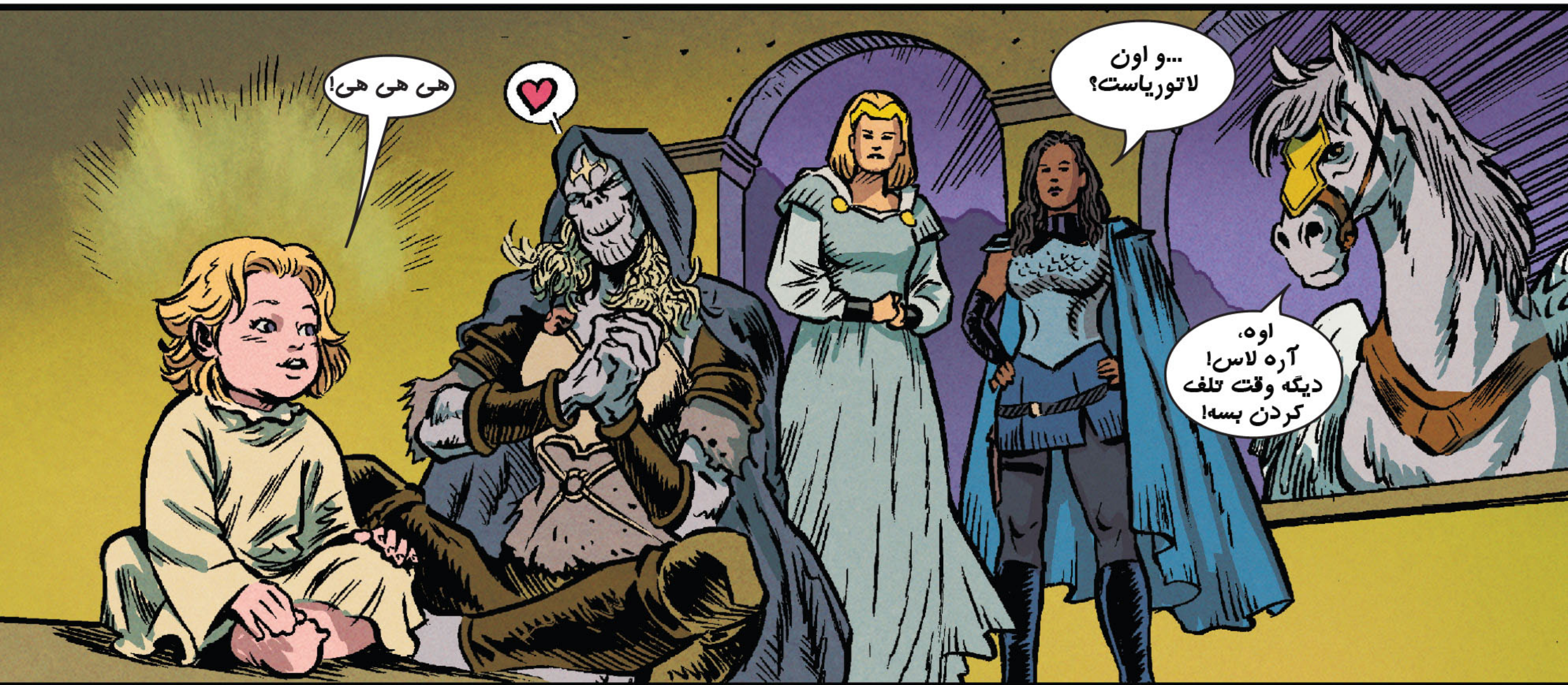
من هزاران
سال در زمان به
گذشته سفر کردم...

پسر اودین؟



این چه
حقه ایه؟

براکستون. میدکارد
زمان حال





مردگان والبالا، هل،
دنیاهای پس از مرگ
شناخته شده و ناشناس
اونو محاصره کردند.

می دونه همشون
اینجا هستند.

نیاگانش، اعضای
خانواده اش...

...پسرش.

اودین!!

ولی این جین
فاستر نیست.
اون...



والکری
تو دنبال
پسر منی. ولی
اون اینجاست.

...بور؟



خوب...
بله. فکر کنم.

این یکی
زیاد برای ادای
احترام نیست، پدر

اودین! هرگز
فکر نمی کردم اینو
بهت بکم، ولی از دیدنت
خوشحالم.

حالت خوبه؟



من مردم
جین فاستر، ولی
روحم هنوز یکدسته،
فعلا.

چه
اتفاقی داره
می افته؟



داشتم بهش
فکر می کردم.
یه نفر
می خواد آیینی
رو اجرا کنه که تو جوونی
وقتی احمق بودم انجام
دادم. تا اینجاش
مشخصه.
این یعنی
گنبد باز
شده.



هرگز اینو
بهت نگفتم اودین،
ولی من یه بار با پسرت
روبرو شدم. وقتی تو
یه پسر بچه کوچولو
بودی.

چی؟



"ثور رو دیدم."

این تله ایزدانه پدر بزرگ.

هدف ما راهبری زندگیه... حفاظت از زندگی...

و تو این کار شکست خوردیم.

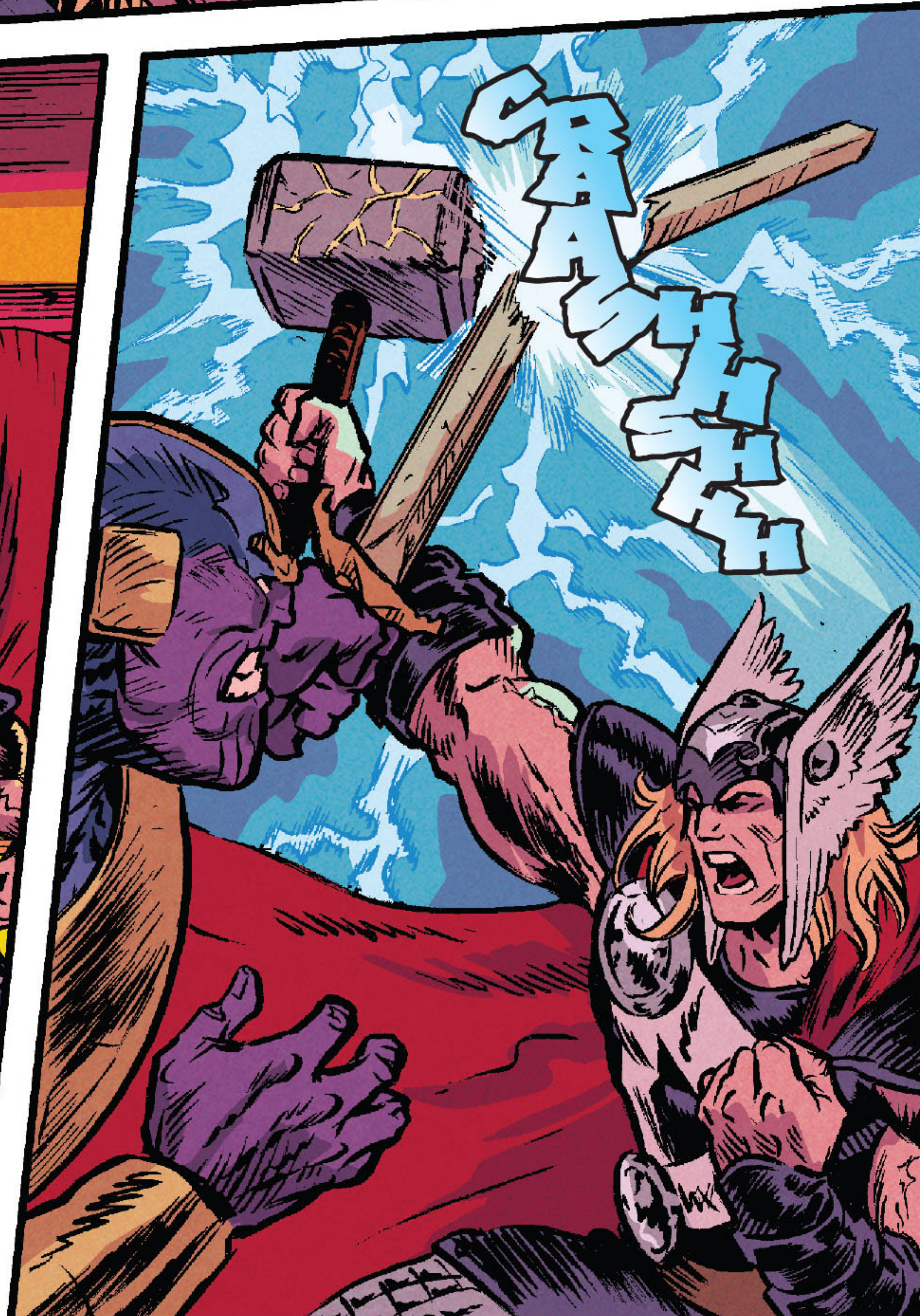
شکست. این شده رویه ما.



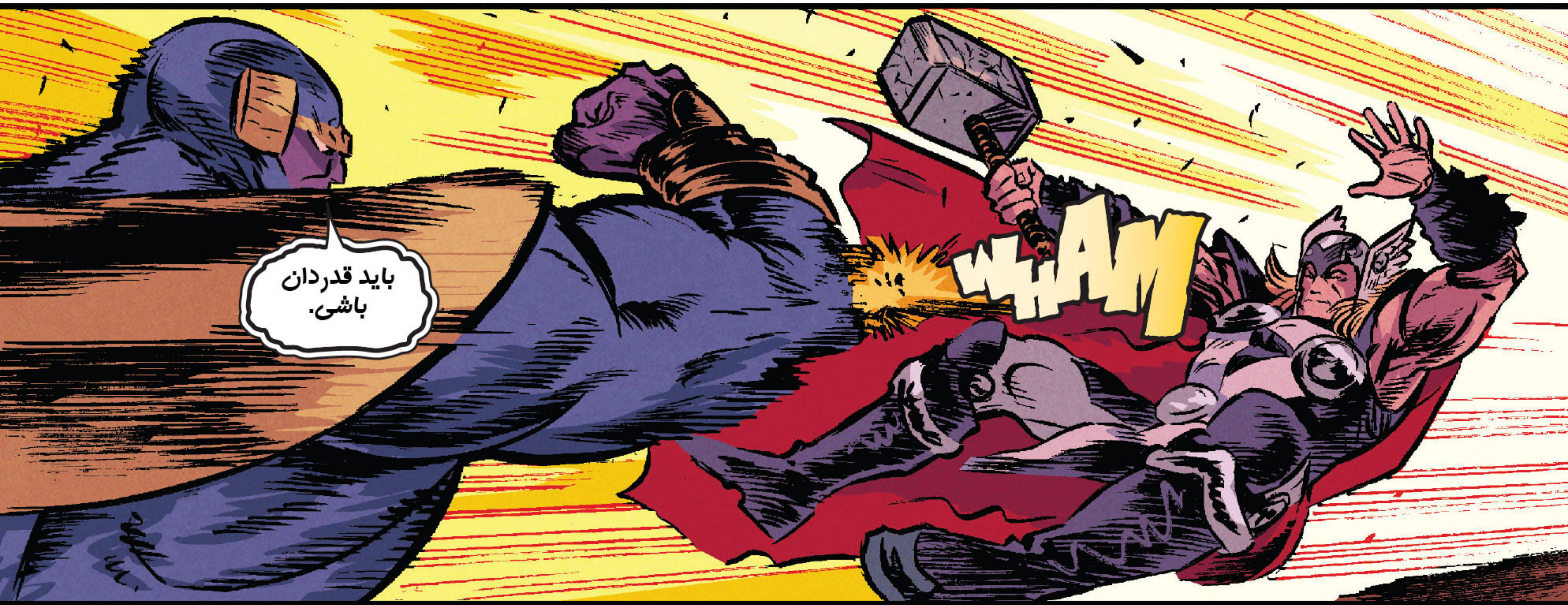
ولی این به ما اجازه نمی ده تا به نفع خودمون زندگی رو از بین ببریم یا تغییرش بدیم.



حق و اجازه توهم هایی هستند که ایزدان ضعیف دارند.

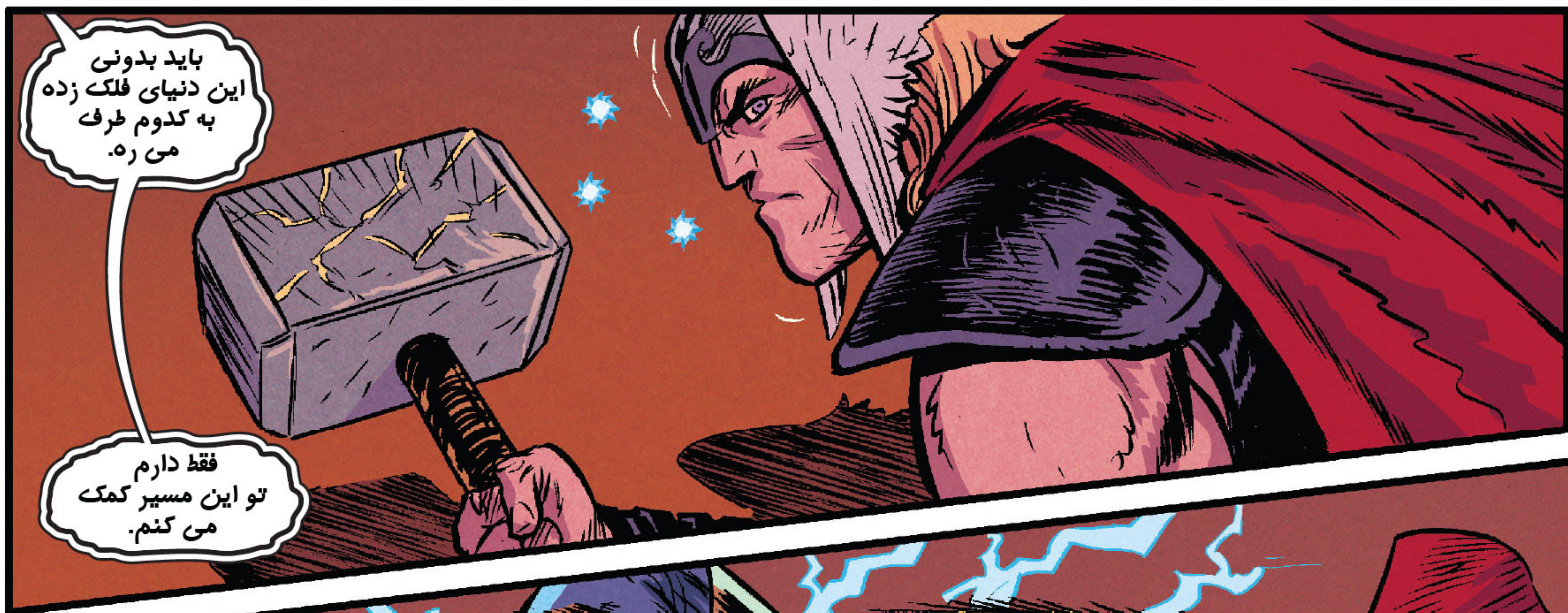


CRASH



باید قدر دان باشی.

WHAM



باید بدونی این دنیای فلک زده به کدام طرف می ره.

فقط دارم تو این مسیر کمک می کنم.



KRAA

جهان هستی بی تفاوته ثانوس. همین رو نمی تونی درک کنی. جهان هستی برای همیشه نسبت به تو بی تفاوت هست و خواهد بود.

او درباره سر نوشت
فکر می کنه.

و برای اولین بار ویکتور
وان دووم احساس عجز
می کنه.

به نظر می رسه کارهاش
از پیش تعیین شده اند.

بچه رو
بده به من
دووم.

بچه؟
تو هنوز
نمی دونی اون
کیه، درسته؟

همیشه می دونست
که نجاتش خواهد داد.

نادونی تو
حدو مرز نداره
ثانوس.

پس وقتی هر دو در
تونل زمان سقوط می کنند
اونو با سر نوشتش...

...تنها
می دارن.

اورشد
می کنه.

گذر سالها در
جوار طوفان سریع
طی می شه.



اون می دونه تمام
دانسته هاش...



...آموخته های
دیگرانه.



می دونه جادویی که احاطه اش
کرده بخاطر وجود جادوگریه بنام
اولفیلد که یک قرن پیش مرده.



مثل خاطراتی که محو
می شن، مرده ها درون
اون هستند.

دستمو
بگیر!!!

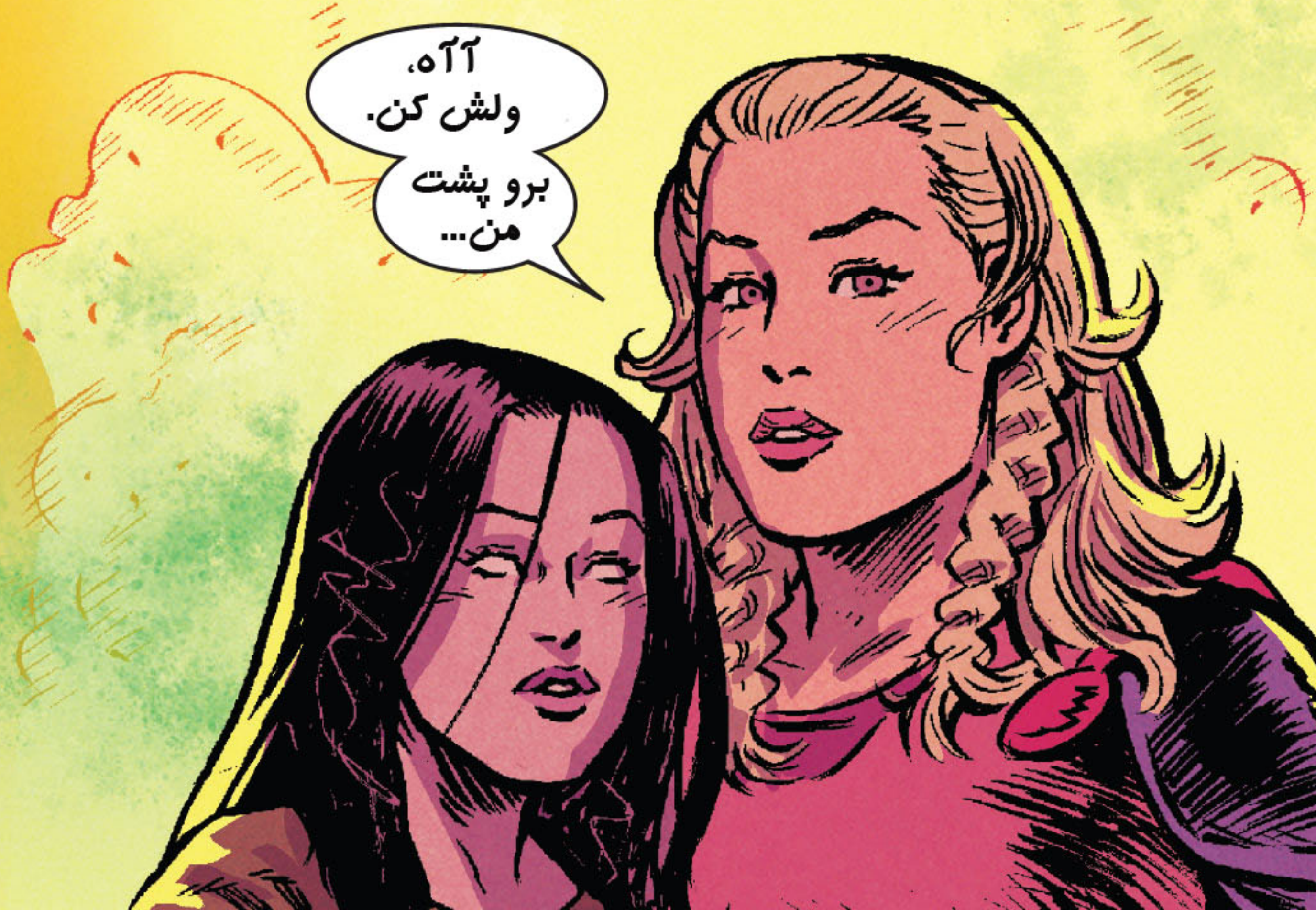
بزودی همه اونها
محو می شن.



جات
امنه...

آآه،
ولش کن.

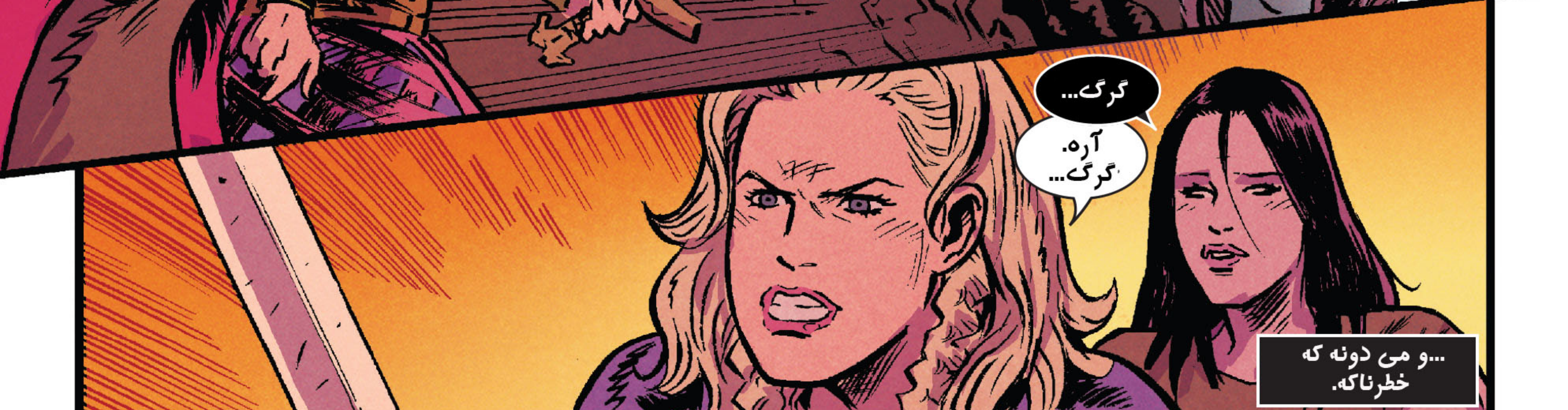
برو پشت
من...



بچه می دونه اون
چیہ...



پشت سر
من بمون... من
حلتش می کنم.



گرگ...
آره.
گرگ...
گرگ...

...و می دونه که
خطرناکه.



هی،
می تونی حرف
بزنی!

اون...
حمله.
حمله می کنه.



درسته،
درسته.

در اعماق وجودش بچه تنین
زن جوانی رو می شنوه که
به دست یه گرگ کشته شده.

ترس قدیمی با ترس
خودش ترکیب می شه.



SLASH

RRARGH-!



حال به هم زن

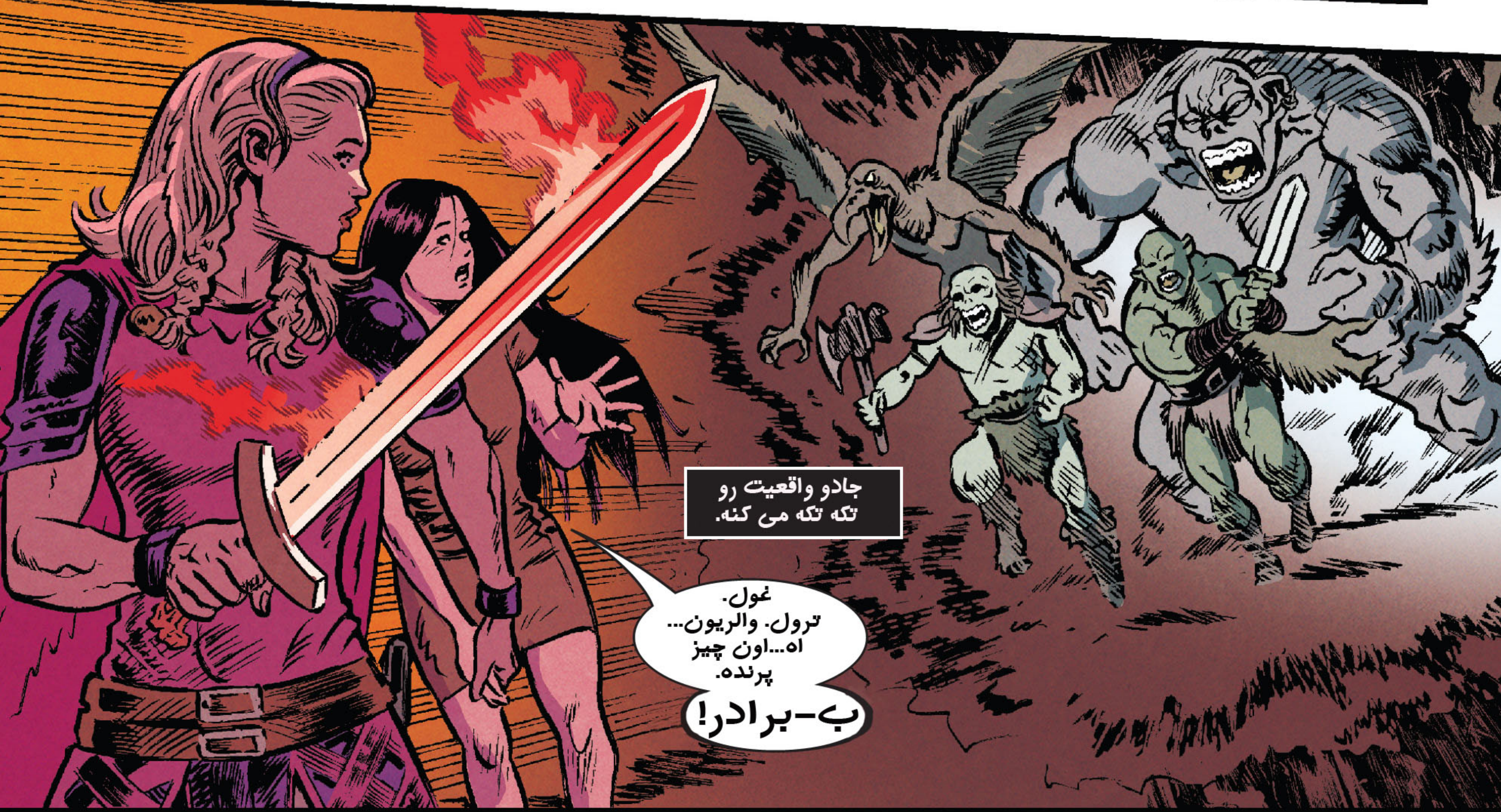


حيوان در شمشير لاسا
ذوب مي شه.

چی شد؟!



چیییی؟!
شمشير گرگی...
عالیه!



جادو واقعیت رو
تکه تکه می کنه.

غول.
ترول. والرپون...
اه...اون چیز
پرنده.

ب-برادر!



ثور مصمم شده تا در تونل زمان
ثانوس رو تعقیب و شکار کنه.

اونو بکشه.

از بین ببره.

باید از اینجا بریم! اینجا شرایط
خیلی عجیبی داره... به
شکلی دیوانه وار
عجیب.

آره، بچه بزرگ
شده. حرف می زنه
و خیلی چیزهای دیگه

مثل
خودت.

ولی بعد اونو
می بینه. اون الهه رو.



اون الهه رو
می شناسه.

هرگز نمی دونه
چطور خلق شده.

او می تونی
بری ثور
پسر اودین.

ولی اون
یه بچه نیست.

اون سوخته،
قدرته. چیز دیگه ای
نیست.



فقط می دونه به چی
تبدیل خواهد شد.

می دونه جاش اینجا
امن نیست.

لاسا، با پدر بزرگت آشنا
شو.

اون یه حرفت
!@%\$@#

مؤدب باش!



اینجا نیومدیم ازت
چیزی بدزدیم پدر بزرگت.

اون بچه یه
الهه است. و قراره
با من بیاد.

داخل طوفان
رو ببین خودت
متوجه می شو.

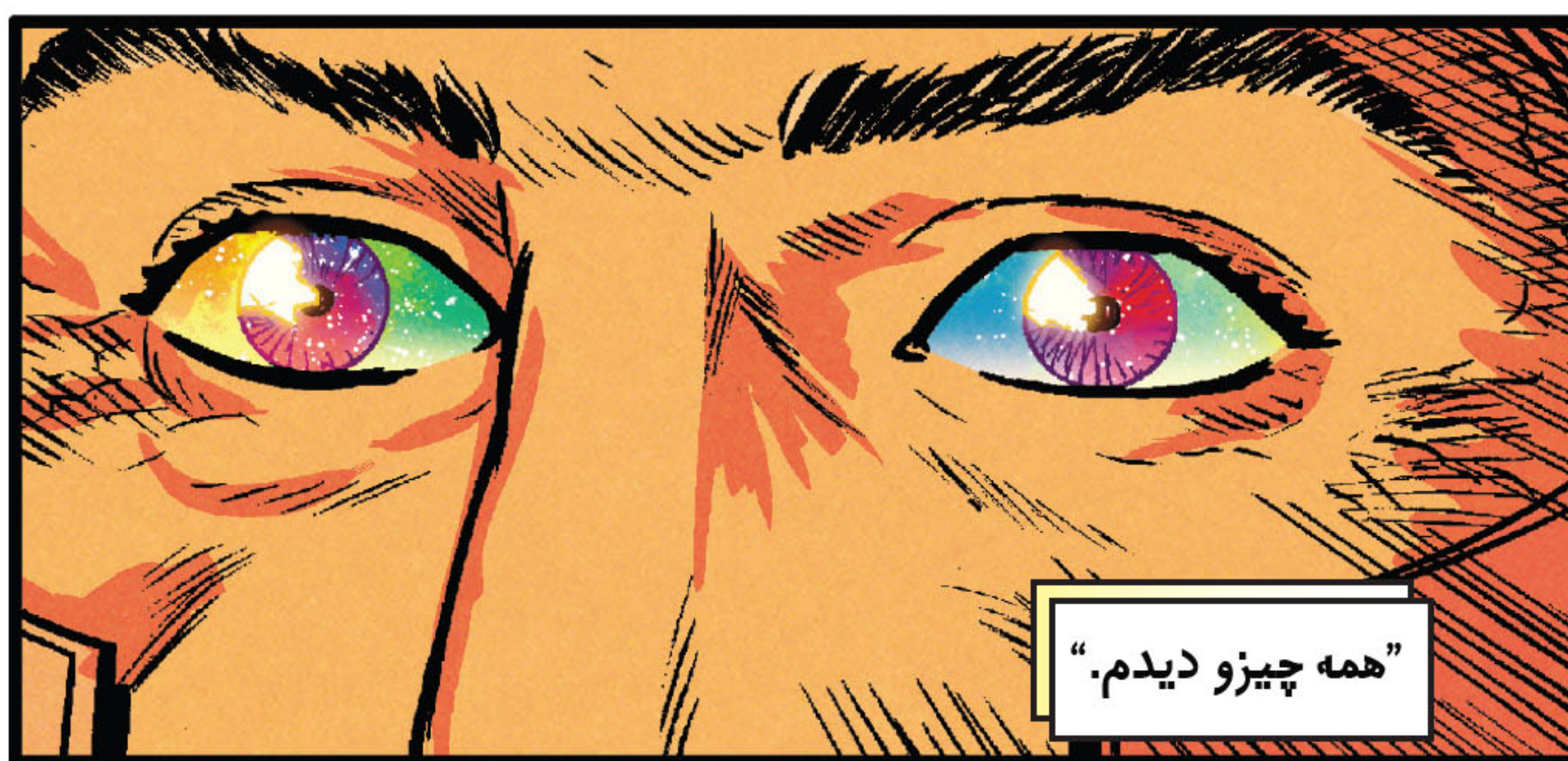
و بالاخره متوجه
می شه چرا دست
سرنوشت اونو تا
اونجا آورده.

و ثور اونو باید
به کجا ببره.



عجله
کنید.

"چی می بینی بور؟"



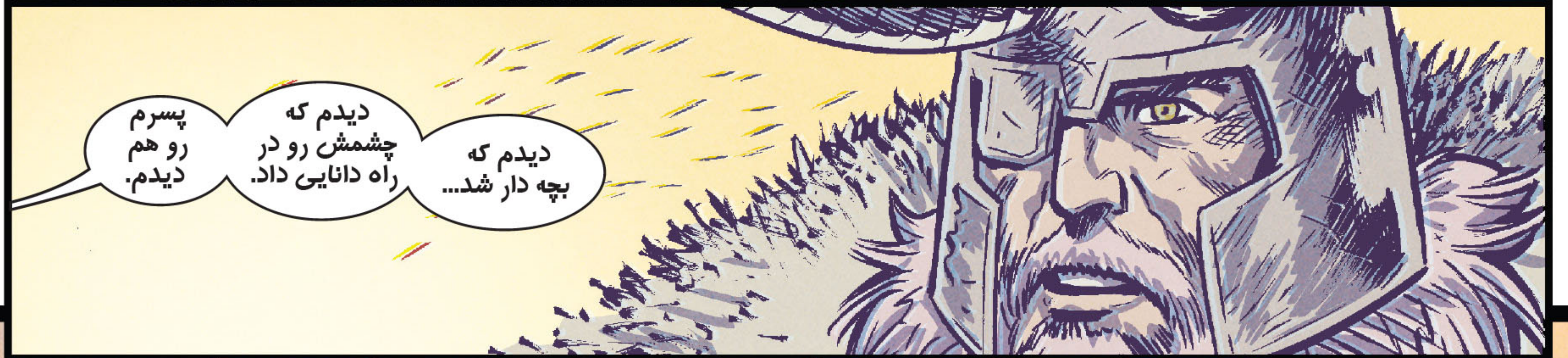
"همه چیزو دیدم."



دیدم...
 ...زمان خودم رو. ستم. شروعش...
 ...آخرش رو هم دیدم.



آینده ای رو دیدم که پادشاهش من نیستم.
 ...ولی چیزهایی از آینده رو دیدم که برای اونها ساخته نشدم. قرار نبود من کاری بکنم.
 فکر می کردم ابدی هستم...



دیدم که بچه دار شد...
 دیدم که چشمش رو در راه دانایی داد.
 پسرم رو هم دیدم.



بچه هایی که با من می جنگیدند... با مرگ... برای زندگی می جنگیدند.
 بچه هایی که بیشتر از من می دونستنن چون اون بچه ها رو اون بار آورده بود. پسرم.
 و احساس غرور کردم. احساس آرامش...



من طلوع بودم.
 اودین روز.
 و الان که شب رسیده، وقتشه که...

"...برای
ثور."

الیه خاطراتی را که به او تعلق
ندارند زیر و رو می کند و به
شکاری می رسد که نافرمام بوده.

و اولین عشق
یک زن.

محل استقراری رو
به یاد میاره که
زمانی اونجا بوده.

با آتشی که چهار
نفر را کشت، از
بین رفت.

اسم اونجا رو
می دونه. آخرین
کلماتشون رو.

و همینطور
می دونه که...

ما تو یوتنه ایم
هستیم...؟





چند سالته؟!
اون... تویی؟



ششش!
نباید تو
خونه پیش
همسرت باشی؟
به چی
داریم نگاه
می کنیم؟



”دیپلماسی برجسته
آزگاردی.“

”ولی برای این کار اینجا
نیومدیم.“

دورنام
dornname.ir



هلا...
ازت
می خوام با
پدرت آشنا
باشی...

...لوکی!

...تنها بدلیل
اینکه نمی تونی قوانین
بازی رو درک
کنی.

اگه کلک
بزنی می بازی، لوکی.
اسبه مال من
می شه.

من
تفاوت
دارم...

ادامه دار!